

## آیا انقلاب‌ها رهبران خود را می‌خورند؟

محمد رضا تاجیک

آیین، ش ۱۱، اسفند ۸۶



**چکیده:** گزاره «انقلاب‌ها رهبران خود را می‌خورند» هم از حضور واقعیت نشان دارد و هم نشانه‌ای از غیبت واقعیت است. واقعیت این است که انقلاب‌ها فرزندان خود را نمی‌خورند، زیرا انقلاب برای خوردن فرزندان خود نخست باید از خود عبور کند که بی‌تردید چنین حکمی در مورد انقلاب‌هایی که رهبران خود را می‌خورند صادق است. انقلاب دینی - انقلابی ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست و پدیده گریز از امام، بیشتر گریز از یک گفتمان است تا از یک شخصیت. امام به چیزی غیر از گفتمان خود امکان به وجود آمدن داد، چیزی که بعدها در قالب پادگفتمان او جلوه کرد. بدین‌سان گفتمان فراگیر وی سلسله‌ای سازواره و سازگار از هویت‌های متمایز ایجاد کرد و انقلابش روح جهان بی‌روح شد. عبور و گریز از امام زمانی آغاز شد که انقلابیون پسا انقلاب، انقلابیون فرانقلاب و انقلابیون فروانقلاب به نام نامی انقلاب و اسلام نه تنها در حال خوردن فرزندان انقلاب، بلکه در حال خوردن خود انقلاب و رهبران آن هستند.

بسیار شنیده‌ایم و خوانده‌ایم که انقلاب‌ها فرزندان خود را می‌خورند، چون تجربه بسیاری از انقلاب‌ها حکایتی از این واقعیت هستند، اما واقعیت این است که انقلاب‌ها فرزندان خود را نمی‌خورند، چون در زمان «خوردن»، دیگر هر چه باشد، انقلاب نیست. انقلاب برای خوردن فرزندان خود، نخست باید خود را بخورد.

انقلاب دینی ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. پدیده «خوردن رهبران انقلاب» یا پدیده «گریز از امام»، گریز از یک شخصیت نیست، بلکه بیشتر گریز از یک گفتمان است. امام

تقریرکننده و پدیدآورنده گفتمانی دینی - انقلابی بود که در ساحت فراخ آن، خرده - گفتمان‌های متنوع و متعددی جای داشتند. امام به چیزی غیر از گفتمان خود امکان به وجود آمدن داد؛ چیزی که بعدها در قالب پادگفتمان او جلوه کرد. بدین سان، گفتمان فراگیر وی «سلسله‌ای سازواره و سازگار از هویت‌های متمایز» ایجاد کرد و انقلابش «روح جهان بی‌روح شد». عبور و گریز از امام، دقیقاً از زمانی آغاز شد که ائتلافی نامقدس میان سه گروه (یا سه تشکل پادگفتمانی) شکل گرفت: انقلابیون پسا انقلاب، انقلابیون فرانقلاب و انقلابیون فروانقلاب. این سه گروه امروز به نام نامی انقلاب و اسلام، نه تنها در حال خوردن فرزندان انقلاب، بلکه در حال خوردن خود انقلاب و رهبران آن هستند. آنان امروز دست‌اندرکار طراحی انقلابی در انقلاب هستند، انقلابی مخملین علیه انقلاب سرخ (یا اگر می‌پسندید، کودتایی سفید علیه انقلابی سرخ). اینان با به بندکشیدن و محصور و محدود کردن مفهوم و مقصود انقلاب و اسلام و منزلت استعلایی و قدسی بخشیدن به منظر و نظر و عمل خود در این عرصه، مجالی برای شنیدن نغمه چنگ و چگور انقلابی دیگران باقی نگذاشته‌اند.

«انقلابیون پسا انقلاب»، همان تازه به دوران رسیده‌های پرمدعایی هستند که دیر آمده‌اند، اما سخت مایلند زود به همه چیز برسند. اینان توان و انرژی لازم برای دگر تعریف کردن (غیرانقلاب یا ضدانقلابی) دیگران و اعمال خشونت گفتمانی بر آنان را از همان توشه‌هایی (انقلاب و انقلابی‌گری) گرفته و می‌گیرند که از آنان کش رفته‌اند و اندوخته و انبار کرده‌اند، به عبارت دیگر، این گروه که نه در تقریر گفتمان انقلابی و نه در تثبیت و ترویج آن نقشی نداشتند، آنگاه که کسب قدرت رانه «وسیله»، که «هدف» یافتند و بر آن شدند که همچون لنین بر موج انقلاب سوار شوند و آن را در جهت امیال و اغراض خود مصادره کنند، اندک اندک خود را به عنوان مفسر و نماینده و پاسدار انقلاب و دستاوردهای آن تعریف و تصویر کرد و شروع به حاشیه زدن به گفتمان امام و ارائه قرائتی دگرگونه از آن نمودند.

استراتژی این گروه برای عبور از امام، همان استراتژی دیرآشنای «دین علیه دین»، «مذهب علیه مذهب»، «انقلاب علیه انقلاب»، و «امام علیه امام» است. از این رو در واپسین سال‌های دهه سوم انقلاب، شاهد شکل‌گیری گفتمانی دیگر در عرصه انقلاب هستیم که در ضمیمه خود، شامل یک کشکول وازگان خاص (و البته متفاوت از گذشته) و یک Who is who ویژه می‌شود که در آن نشانی از ادبیات اصیل انقلاب، انقلابیون اصیل و امام دیده نمی‌شود.

بازتاب اندیشه ۹۷  
۳۸  
آیا انقلاب‌ها  
رهبران خود  
وامی‌خورند؟

«انقلابیون فراانقلاب»، همان کاتولیک‌تر از پاپ‌هایی هستند که خود را تجسم و تبلور دین و انقلاب می‌دانند. این عده سخت تلاش دارند تا اقتدار بیان هر نوع گزاره جدی درباره انقلاب و آرمان‌های آن و نیز اهلیت و صلاحیت غسل تعمید دادن دیگران و نامیدن آنان با واژگانی نظیر انقلابی، غیرانقلابی و ضدانقلابی را از آن خود کنند و با مصادره کردن دال و مدلول و ظرف و مظروف انقلاب، آن را به رنگ فراگفتمان سیادت طلب و قدرت محور خود درآورند.

افزون بر این، در میان این انقلابیون فراانقلاب، گروه‌های مختلفی را می‌یابیم که بعضی همچون برخی از شیعیان دوران امام صادق علیه السلام، با برجسته کردن مقام مذهبی و علمی امام و زیر پا قرار دادن مقام سیاسی ایشان، و بعضی دیگر از رهگذر اصرار ورزیدن بر نوع پیوند میان تشیع و غالی‌گری و با ارائه تصویری از امام عصر خود به مثابه موجودی فوق طبیعی، قطب عالم آفرینش و یا خدا فرض کردن او، و عده‌ای نیز همچون «مفوضه»، با اصرار بر این ایده که خداوند کار جهان از خلق و رزق و اختیار تشریح احکام را به ائمه تفویض فرموده، و پاره‌ای نیز با تفسیری باطنی و اختلاطی از شریعت و شعائر مذهبی و در نهایت منسوخ دانستن آن و حلال کردن محرمات، از واقعیت و حقیقت امام عصر خود و آموزه‌های او فاصله می‌گیرند.

این طیف از امام‌گريزان، از همان استراتژی‌ها و تاکتیک‌های انقلابیون پساانقلابی، اما از موضع و موقفی برتر و مشروع‌تر و مقبول‌تر نسبت به آنان، بهره می‌برند. در گستره گفتمانی آنان، تنها مفاهیم، گزاره‌ها و آموزه‌هایی از اسلام و امام و انقلاب امکان پژواک دارند که با بافت گفتمانی آنان همخوان و هم‌نوا باشند.

«انقلابیون فراانقلاب»، دگرگون و متحول شده و فرومانده از راه انقلاب هستند. اینان یاران غار گذشته و خاران راه حال هستند. اینان همان انقلابیون دو آتشه‌ای هستند که در گذر زمان، تحول حال و احوالی داشته‌اند، دگر دیسی یافته‌اند و به صورت و سیرت محافظه کاران غیرانقلابی و خواهان حفظ وضع موجود ظاهر گشته‌اند. شاید بتوان گفت ایشان همان طبقه متوسط جدیدند که ثروت و قدرت، آنها را به زمین و زمان قفل کرده و صدای هر چنگ و چگور انقلابی، آنها را عصبی و پریشان و آشفته می‌کند. تردیدی نیست که این گروه، چه به اقتضای طبیعت اولیه و ذاتی خود و چه به اقتضای طبیعت ثانویه و اکتسابی خود، در مسیر فاصله گرفتن از انقلاب و امام با دو گروه دیگر همراه و همراهند.

انسان و جامعه ایرانی، در اواخر دهه سوم انقلاب خود، شاهد بروز و ظهور آشکارترین و در عین حال زمخت‌ترین چهره پدید امام‌گریزی است. اکنون در این شرایط حساس تاریخی، هر انسان ایرانی با این پرسش‌ها مواجه است که: به راستی انگیزه‌ها و انگیزه‌های چنین گریزی چه می‌تواند باشد؟ پیامدهای چنین گریزی برای جامعه امروز و فردای ما چیست؟

بی‌تردید انگیزه‌ها و انگیزه‌های چنین گریزی، از یک سو ریشه در نوعی قرائت حاضر از دین و از سوی دیگر، ریشه در نوعی تمایل و اشتیاق شدید به کسب و حفظ قدرت دارد. در شرایط کنونی این سه گروه نیک دریافته‌اند تا زمانی که نام و نشانی از امام و گفتمان او هست، امکان تصرف و تمرکز قدرت توسط عده‌ای خاص وجود ندارد؛ امکان ترویج تحجر و ارتجاع نیست؛ امکان دخالت نظامیان در سیاست نیست؛ امکان دگر تعریف کردن خودی‌های انقلاب و حذف و طرد آنان نیست؛ امکان بد دفاع کردن از دین یا به کار بردن حربه دین علیه دین و انقلاب علیه انقلاب نیست و در یک کلام، امکان سیادت و نشن و رسوب هیچ قرائت متفاوتی از دین و استقرار هیچ قدرت لویاتان صورت و سیرتی نیست. بنابراین تنها یک راه پیدا است: بی‌قرار کردن گفتمان امام و به خاطر تبدیل کردن شخصیت کاریزماتیک و همیشه حاضر او. اما پیامدهای چنین گریزی چیست؟ این گریز و ستیز چهره‌گریه و واقعی انقلابیون انقلاب‌ستیزی را که سالیانی با زدن ماسک اولترا انقلابی و سوپر مذهبی در واقع به دنبال تحقق پروژه انقلاب رنگی، از رهگذر شالوده‌شکنی گفتمان امام بودند (و در همان حال برای فریب افکار عمومی، انگشت نشانه را به طرف دیگران نشانه می‌رفتند)، آشکار و برملا کرد. بی‌تردید، این شناخت ناشناخته‌ها به نوبه خود، هوشیارتر شدن مردم و تداوم راه امام و انقلاب را در پی خواهد داشت.

## ● اشاره

محسن علیزاده

آقای تاجیک به یکی از پیامدهای بعد از رخداد انقلاب‌ها اشاره داشته که هر چند ممکن است این امر در برخی از انقلاب‌ها رخ داده باشد، اما در تطبیق این مسأله با انقلاب ایران به نظر می‌رسد دچار اشتباه شده و ویژگی‌های خاص انقلاب اسلامی ایران با دیده اغماض مورد توجه قرار نگرفته‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد ملاحظات ذیل را باید مورد توجه قرار داد:

۱. درباره این بیان «انقلاب دینی - انقلابی ایران نیز از قاعده انقلاب‌ها رهبران خود را می‌خورند مستثنی نیست» باید گفت که اولاً قاعده مورد نظر در نهایت می‌تواند یک سخن

بازتاب اندیشه ۱۷

۲۰  
ایا انقلاب‌ها  
رهبران خود  
رامی‌خورند؟

معروف و رایج باشد که در استدلال منطقی و نتیجه‌گیری علمی نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد چرا که هیچ وجه منطقی و قطعی برای آن متذکر نشده‌اند. افزون بر این که انقلاب ایران همان‌طور که در بیانات زهبر آن، حضرت امام علیه السلام آمده از جهات مختلفی منحصر به فرد است؛ «شک نباید کرد که انقلاب اسلامی ایران از همه انقلاب‌ها جداست هم در پیدایش و هم در کیفیت مبارزه و هم در انگیزه انقلاب و قیام و تردید نیست که از این تحفه الهی و هدیه غیبی بوده که از جانب خداوند منان بر این ملت مظلوم غارت زده عنایت شده است».<sup>۱</sup> از این رو در تحلیل آن نباید از تفاوت آن با سایر انقلابات غفلت کرد.

۲. این که «امام به چیزی غیر از گفتمان خود امکان به وجود آمدن داد» ادعایی خلاف واقع و بدون دلیل است و حتی وقایع و رخداد‌های انقلاب بر واقعیتی فراتر از این مطلب ادعان دارند؛ مثلاً ایشان فرمودند: جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، در حالی که برخی گفتمان‌ها نظرات دیگری داشتند؛ به عبارت واضح‌تر می‌توان گفت امام با تدبیر والای خود مانع بروز و قوت گفتمان‌ها و اندیشه‌هایی شدند که می‌خواستند از آموزه‌ها و نگره‌های اسلامی فاصله بگیرند. لذا با برخی از جریان‌هایی که با بیان قرائت جدیدی از اسلام در واقع به دنبال منافع حزبی و تحصیل قدرت بودند کنار نیامدند و آنها را حتی برای ملاقات نمی‌پذیرفتند. پس باید به این مطلب باور داشت که ایشان به دنبال تحقق گفتمان اسلامی در جامعه بودند و این را وظیفه و تکلیف خود می‌دانستند که مجاز به تخطی از آن نیستند.

۳. درباره این سخن که «انقلابیون پسا انقلاب همان تازه به دوران رسیده‌های پرمدعایی هستند که دیر آمده‌اند اما سخت مایلند زود به همه چیز برسند» باید گفت همه گروه‌ها با هر سلیقه سیاسی که هستند باید به فکر خدمت به مردم باشند و به فرموده حضرت علی علیه السلام به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان: «إِنَّ عَمَلَك لَيْسَ لَكَ بَطْعَمَهُ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ اِمَانَةٌ؛ فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نیست بلکه امانتی است در گردنت» منصب و مقام را وسیله‌ای برای برآوردن نیازها و مطامع خود ندانند. این در حالی است که متأسفانه کارنامه دوران تصدی به اصطلاح اصلاح‌طلبان در این زمینه چندان موفق نبوده است چنان‌که بر این نکته عده‌ای از آنها اعتراف کرده‌اند.

۴. این سخن که «در واپسین سال‌های دهه سوم انقلاب شاهد شکل‌گیری گفتمانی دیگر در عرصه انقلاب هستیم که در آن ادبیات اصیل انقلاب، انقلابیون اصیل و امام دیده نمی‌شود» جای تأمل دارد؛ زیرا به‌رغم این مطلب در موارد مهم و متعددی همخوانی میان ادبیات انقلاب و امام با گفتمان حاضر وجود دارد، برای مثال در گفتمان حضرت امام علیه السلام چنین آمده است: «سلام بر عزیزانی که در نهضت اسلامی و انقلاب بزرگ ملت در

۱. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۰۲

سخت‌ترین شرایط از محرومین و مستضعفین دفاع و از تهاجم و یورش جنود ابلیس به مراکز علم و ادب نهراسیده و با آنان با فداکاری مقابله کردند.<sup>۱</sup> این در حالی است که مادر این دهه شاهد احیای مجدد این ادبیات اصیل در شعارهایی همچون عدالت محوری، حمایت از محرومین و مبارزه با صهیونیست می‌باشیم.

۶. این تعبیر که «تا زمانی که نام نشانی از امام است... امکان ترویج تحجر و ارتجاع نیست» باید ابتدا تعریف درستی از ارتجاع و تحجر بیان داشت تا با اصولگرایی خلط نشود و نیز نباید از این مطلب غافل شد همان‌گونه که تحجر و ارتجاع لطمه به دین می‌زند، تساهل و تسامح و پلورالیسم دینی که در دوران اصلاحات رواج یافت؛ می‌تواند موجب عبور از رهبر انقلاب و پیامدهای ناصوابی برای فرهنگ جامعه و تدین مردم داشته باشد.

۷. در خصوص این گفته که «یکی از مواهب چنین گریزی این است که چهره پنهان حاملان و عاملان اصلی انقلاب رنگی در ایران آشکار می‌شود» باید گفت که برای پی بردن به واقعیت مطلب و نسبت دادن درست چنین امری بهتر است به ارتباطات و تمایلات جریان‌ها با کشورها و بنیادهایی که حامی انقلاب‌های رنگی هستند توجه کرد، بدون شک تحلیل و ریشه‌یابی این ارتباطات، ناصوابی ادعای مذکور را نشان خواهد داد.

سخن آخر این که متأسفانه برخی در زمان بعد از رحلت حضرت امام<sup>ع</sup> افکار سکولاری خود را بدون در نظر گرفتن واقعیت اندیشه‌های حضرت امام<sup>ع</sup> به ایشان نسبت می‌دهند، در حالی که ایشان می‌فرمودند: «گرفتاری‌های مسلمین اکثراً بلکه همه از این راه (جدایی دین از سیاست) بوده است تا راه‌های دیگر، الان هم بوق‌های استعماری و آنهایی که سرسپرده استعمار هستند این فریاد را می‌زنند و اسلام را از سیاست جدا می‌دانند... رسول الله پایه سیاست را در دیانت گذاشته است.»<sup>۲</sup> یا در جایی دیگر بیان داشتند: «اسلام و حکومت اسلامی پدیده الهی است که با به کار بستن آن سعادت فرزندان خود را در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تأمین می‌کند و قدرت آن دارد که قلم سرخ بر ستمگری‌ها و چپاولگری‌ها و فسادها و تجاوزها بکشد و انسان‌ها را به کمال مطلوب برساند».<sup>۳</sup>

اکنون به واقع با بررسی این‌گونه کلمات امام رضوان الله علیه باید پرسید به واقع کدامین اندیشه و رویکرد از امام<sup>ع</sup> و گفتمان امام<sup>ع</sup> فاصله گرفته است؟!